

ایدئولوژی در نظریه‌های انقلاب ایدئولوژی، مفهوم و کارکردهای آن

حمیدرضا اخوان مفرد*

چکیده: ایدئولوژی یکی از ارکان بسیج سیاسی منجر به انقلاب است. از دیرباز آنچه مورد توجه نظریه‌های انقلاب قرار می‌گرفته، شرایط فکری بوده است. در نظریه‌های کلاسیک شامل نظریه طبقاتی مارکسیسم، نظریه فرهنگی دورکهایم، نظریه واقع‌گرایی سیاسی پاره‌تو، نظریه کاریزمای وبر و نظریه روان‌شناسانه دو توکویل شرایط فکری انقلاب به ترتیب عبارت از: خودآگاهی طبقاتی در قالب ایدئولوژی، آئومی-تسنگی ایدئولوژیک، تحریک عاطفی، فریب توده‌ای، ارادت عاطفی به رهبران کارزماتیک و بالاخره توقعات فزاینده توده‌هاست. بنابراین ایدئولوژی در چنین نظریه‌هایی کارکرد نقش قابل توجهی در پیدایش اوضاع انقلابی و جگونگی وقوع بسیج انقلابی دارد. کارکرد و جایگاه ایدئولوژی در نظریه‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، سیاسی و نیز نظریه‌های نوین انقلاب - که در دو سطح خرد و کلان قابل بررسی‌اند - در درجه اول اهمیت قرار گرفته است. این تحقیق چشم‌اندازی است به همین موضوع و کنکاشی است در شناختن مفهوم ایدئولوژی و تعیین کارکردها و جایگاه آن در نظریه‌های انقلاب.

قابل ذکر است که بخش اول مقاله با عنوان «ایدئولوژی، مفهوم و کارکردهای آن» در این شماره منتشر و بخش دوم آن با عنوان «نقش و جایگاه ایدئولوژی در نظریه‌های انقلاب» در شماره بعد چاپ خواهد شد.

مقدمه

از آنجا که در یک مطالعه بررسی تمام جنبه‌های انقلاب ممکن نیست، در این مقاله به یکی از ارکان آن یعنی «ایدئولوژی» متمرکز می‌شویم. ایفای نقش قابل توجه اسلام شیعی در انقلاب اسلامی ایران توجه محققین را به اهمیت فرهنگ، ایدئولوژی و کارویژه‌های آنها در بسیج، وقوع انقلاب و ماهیت نظام‌های انقلابی جلب کرد، به طوری که رهیافت تأکیدکننده بر اهمیت فرهنگ و ایدئولوژی در انقلاب جایگاه ویژه‌ای در میان سایر رهیافتها به دست آورد. همچنین در سالهای اخیر تحقیقات نظری بر محور پرسش مجدد از نقش فرهنگ و ایدئولوژی بسیار فعال شده است (Burns 1996). از جمله به دنبال انتقادات وارد بر رهیافتهای ساختارگرایانه دولت محور، فرهنگ و ایدئولوژی در چنین تبیینهایی بدون آنکه نقش کلیدی بیابند، محلی از اعراب پیدا کرده‌اند. به طور مثال ندا اسکاچیل - که با دید ساختارگرایانه، مطالعه عمیقی روی انقلابهای فرانسه، روسیه و چین انجام داد و ماحصل آن را در کتاب دولتها و انقلاب اجتماعی ارائه کرد (1979) و برای یک دهه، محافل علمی را با نظریه خود تحت تأثیر قرار داد - در مقاله‌ای که متعاقب وقوع انقلاب ایران نوشته بود، اعتراف می‌کند:

این انقلاب مهم مرا بر آن داشت تا فهم خود را در مورد نقش ممکن سیستمهای اعتقادی و فهمهای فرهنگی در شکل‌دهی اقدامات سیاسی عمق بخشم (1982).

علاوه بر آن، در رهیافتهای دیگر، از فرهنگ قرائتهای روان‌شناسانه‌ای ارائه شده است که در آنها تغییرات ادراکی و شناختی برای استفاده از فرصتهایی که شرایط فراهم می‌کنند، ضروری تلقی می‌شوند و بالاخره در نظریه دیگر، فرهنگ و ایدئولوژی بدون آنکه برنامه‌ای صرفاً سیاسی در نظر گرفته شوند به عنوان موضوع منازعه مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند (سمنی زمستان ۷۷ ش ۱: ۴۵۵).

در این نوشته ابتدا به بررسی مفهوم ایدئولوژی در قالب رهیافتهای متنوع می‌پردازیم. سپس کارکردهای آن را بخصوص در بسیج سیاسی و انقلاب مطمح‌نظر قرار می‌دهیم و در چهارچوب نظریه‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی انقلاب، جایگاه و نقش ایدئولوژی را با طرح مهمترین دیدگاهها به تفصیل بحث می‌کنیم.

۱- مروری بر تعاریف مفهوم ایدئولوژی

ایدئولوژی در عین اینکه کاربرد زیادی دارد، یکی از مشکل‌ترین مفاهیم اجتماعی و اصطلاحی است که هم در محافل علمی و آکادمیک و هم در بحثهای روزمره دارای معانی متعددی است (Robertson 1985: 152-153). این واژه را به آرمان، انگارگان، اندیشه‌ورزی، مرام، مسلک، اعتقاد مسلکی، پندارها و اندیشوارگی ترجمه کرده‌اند (بریجانیان ۱۳۷۱ ج ۱: ۳۹۳). همچنین آن را به دانش ایده‌ها، ماهیت و سرچشمه‌های آن و نیز دکتترین، عقاید و روشهای تفکر فرد، گروه و طبقه و مجموعه‌ای از ایده‌ها که بخصوص در مورد سیستم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است، معنا نموده‌اند (B.Guralink 1980: 696). سایر لغت‌نامه‌ها نیز کم و بیش همین معنا را ارائه نموده‌اند. اما باید گفت تعاریف ارائه شده توسط چنین فرهنگهایی، متفاوت از تعاریف خاص و علمی این اصطلاح است؛ هرچند تعاریف مذکور، کیفیت مبهم و کاربردهای متفاوت آن را نشان می‌دهند. مطالعه جامع مفهوم ایدئولوژی از حوزه مطالعه این تحقیق خارج است اما مروری مختصر بر آن برای روشن شدن وضعیت مغشوش پیرامون این اصطلاح مفید می‌باشد.

اصطلاح ایدئولوژی که از دو کلمه لاتین «ایده» به معنای فکر، نظر و ذهن و «لوژی» پسوندی به معنای شناخت یا شناسی ترکیب شده و در عصر ما رواج زیادی پیدا کرده است (علی بابایی، آقایی ۱۳۶۵ ج ۱: ۹۲-۹۴)، برای نخستین بار توسط دوستوت دوتراسی در دوران انقلاب فرانسه به کار برده شد (P.Baradat 1988: 6). وی می‌خواست با ایدئولوژی، علم جدید «ایده‌شناسی» را بنیان نهد، مانند بیولوژی که موجودات زنده را مطالعه می‌کند و یا فیزیولوژی که کارکرد اعضای بدن را مورد بررسی قرار می‌دهد. او معتقد بود که ایده‌ها در اندیشه‌شناسی باید به مانند ابژه‌هایی مستقل از هر نوع معنای متافیزیکی در نظر گرفته شوند و ریشه‌ها و روابط آنها با یکدیگر با روشهای تجربی مورد مطالعه قرار گیرند. بنابراین از نظر دوتراسی «ایدئولوژی به عنوان دانش

ایده‌ها» محتوایی مثبت داشت.

پس از آنکه ناپلئون شکستهای نظامی فرانسه را معلول نفوذ ایدئولوژیکها قلمداد کرد و درباره آنها واژه‌های موهنی را به کار برد، این اصطلاح به دو صورت متضاد، یکی ممدوح و ستایشگرانه و دیگری مذموم و طعنه‌آمیز جلوه گر شد. کارل مارکس نیز در برخی نوشته‌های دوران جوانی‌اش بویژه در کتاب ایدئولوژی آلمانی آن را به صورت مفهومی زشت و دشنام‌گونه به کار برده که به معنای ناپلئونی نزدیک است. مارکس معتقد است ایدئولوژی به معنای آگاهی کاذب، دسته‌ای از باورهاست که مردم خود را با آن می‌فریبند و تصویری نادرست از جهان و امور در ذهن می‌آورند. از نظر او عقاید رایج در هر عصری فی‌الواقع افکار طبقه حاکم است. به عبارت دیگر، صاحبان قدرت مادی تولیدکنندگان اصلی ایده‌ها و متفکرین، تنظیم‌کننده روابط تولیدی و توزیع‌کننده اندیشه‌ها در عصر خود هستند (39:1963). بنابراین ایدئولوژی، آگاهی و تصویری است که طبقه حاکم از واقعیتها بنا بر موقعیت و منافع خود دارند؛ یعنی ایدئولوژی محصول طبقات اجتماعی است (بشر ۱۳۷۰: ۵ - ۶).

ایدئولوژی به عنوان «آگاهی کاذب و آپولوژی» برای مارکس دارای دو خصیصه منفی مرتبط با هم است. ابتدا تناقضها و منازعات اجتماعی را پنهان می‌سازد و بعد، به عنوان ابزار تأمین و تضمین‌کننده منافع طبقه مسلط عمل می‌کند. بدین ترتیب ایدئولوژی یک نوع منحصر به فرد از تحریف است (Larrain 1979: 48-50). همچنین بسیاری از محققین برآنند که بر اساس محتوای کتاب ایدئولوژی آلمانی مارکس نه تنها نظریه دانش و سیاست بلکه متافیزیک، اخلاق، مذهب و در اصل همه اشکال آگاهی را که مبین اتیئود* و طرز تلقیهای بنیانی و تعهدات یک طبقه اجتماعی است را ایدئولوژی تلقی کنند. (D.Aiken 1956: 17).

بعدها مارکسیستهای سده بیستم معنای مذموم ایدئولوژی را کنار گذاشتند و از خود مارکسیسم در مقام ایدئولوژی طبقه کارگر یاد کردند که به زعم ایشان دربردارنده حقایق ازلی و ابدی مربوط به انسان، تاریخ و جهان است (آشوری ۱۳۶۶: ۵۲ - ۵۵). از نظر دراکر برای انسان ایدئولوژی به عنوان «جهان بینی طبقه» است و از این رو نه تنها از ایدئولوژی بورژوازی بلکه از ایدئولوژی طبقه کارگر یا سوسیالیسم صحبت می‌کنند و اصولاً انتقادات آنها از سرمایه‌داری

فی نفسه ایدئولوژیک است (1947 : 104).

لنین کسی که احتمالاً اولین بار ایدئولوژی را از این منظر نگریست، می‌گوید:

جنبش انقلابی طبقه کارگر تنها بین دو انتخاب مخیر است؛ سوسیالیسم و سرمایه‌داری، حد وسطی وجود ندارد. بنابراین باید بتوانیم از ایدئولوژی طبقه کارگر صحبت کنیم و در جامعه پاره پاره شده توسط تعارضات طبقاتی، اساساً فاقد طبقه یا ماورای طبقه وجود ندارد (103).

گرامشی از دیگر مارکسیست‌هایی است که در نوشته‌ها و یادداشت‌های زندان ضمن بررسی ارتباط ایدئولوژی با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، همین مفهوم از ایدئولوژی را پذیرفته است. از نظر وی رابطه ساخت فکری و ساخت اجتماعی مسأله‌ای پیچیده و مستلزم مطالعات تاریخی موردی است. او ابتدا «روشنفکران ارگانیک» را از «روشنفکران اسیمیله یا جذب شده» تفکیک می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که هر گروه اجتماعی به اقتضای موقعیتش در ساختار تولیدی جامعه، یک یا چند دسته روشن فکر را به وجود می‌آورد تا بیان‌کننده منافع طبقاتی باشند. وظیفه روشنفکران ارگانیک عرضه خاصی از علایق طبقاتی است تا هم در سطح طبقه، آگاهی طبقاتی را نشر دهند و هم در میان آنان تجانس و همگنی ایجاد کنند. طبقه سرمایه‌داری مدرن، روشنفکران ارگانیک خود را در میان اقتصاددانان، حقوقدانان و تکنوکرات‌های مدرن جستجو می‌کند تا اینان با تدارک فرهنگ و ایدئولوژی و انجام کار فکری، هژمونی و سلطه آنان را در ساخت سیاسی و دستگاه حکومتی تداوم بخشند، اما طبقات پایین معمولاً در ایجاد روشنفکران ارگانیک دچار مشکل هستند و خود را با روشنفکران مستقر در جامعه روبه‌رو می‌بینند، لذا سعی می‌کنند یا روشنفکران ارگانیک خود را ایجاد کنند یا روشنفکران مستقر در جامعه را جذب نمایند. با تحول جامعه، روشنفکران سنتی به عنوان منبع جذب روشنفکران اسیمیله از جانب سایر طبقات اجتماعی مطرح می‌شوند. گرامشی معتقد است کار ایجاد روشنفکران ارگانیک پرولتاریا، مهمترین وظیفه پیش‌روی جنبش سوسیالیستی است و پیش از هر انقلاب ارتقا و گسترش اندیشه، انتقاد از وضع موجود و هژمونی روشنفکران بورژوازی و تدارک فرهنگی یک ضرورت است و این مهم با ایدئولوژی میسر می‌شود (1971 : 376-379).

باید توجه کرد که وقتی «ایدئولوژی به عنوان جهان‌بینی طبقه» لحاظ گردد، در واقع

درب‌گیرنده آگاهی کاذب از یکسو و آگاهی حقیقی از سوی دیگر است. بنابراین، ایدئولوژی فی‌نفسه دارای معنای منفی و مذمومی نیست (Larrain: 76).

آنچه را مارکس و مریدان او ایدئولوژی نامیده‌اند، پاره‌تو «مشتقات» و سورل «اسطوره» خوانده‌اند. پاره‌تو و سورل از دو جهت مهم با مارکس و مارکسیست‌ها تفاوت دارند، یکی اینکه مشتقات و اسطوره‌ها منافع طبقاتی را انعکاس نمی‌دهند و دیگر اینکه هیچ طبقه یا گروهی در جامعه معاف از گرفتار شدن به وهم و پندار نیست. مشتقات پاره‌تو و اسطوره‌های سورل مجموعه‌ای از اعتقاداتند که اعمال گروه‌ها را توجیه و تا حدی نیز هدایت می‌کنند. پاره‌تو و سورل بی‌آنکه نیازی به دلیل دیده باشند، مسلم می‌انگاشتنند که اعمال ناشی از غریزه‌ها یا محرک‌ها عمدتاً غیر عقلانی است؛ هرچند بعضی خواستهای آگاهانه نیز در انسان مطرح است. از نظر آنها گرچه توده‌ها دارای علایق طبقاتی و مادی‌اند اما به صرف علایق مادی، حرکت و تحولی انجام نمی‌دهند و برای ایجاد جنبش توده‌ای، باید توهم ایجاد کرد (پلاماتز ۱۳۷۳: ۱۵۲ - ۱۵۴).

در خارج از سنت مارکسیستی، ایدئولوژی از یک سو معنای محدودتری یافت و از سوی دیگر از معنای تحقیرآمیزی که پیدا کرده بود، رها شد.

کارل مانهایم مفهوم ایدئولوژی را به عنوان «جامعه‌شناسی معرفت» به کار برد. وی بین دو معنای متفاوت از این اصطلاح که یکی را خاص و دیگری را عام می‌نامد، تمایز قایل می‌شود. مفهوم خاص ایدئولوژی شبیه کاربرد این اصطلاح در نزد مارکس و ناپلئون می‌باشد که تحریف است. مطابق نظر مانهایم آگاهی کاذب، تلاش محاسبه شده برای فریب دیگران یا خوداغفالی است. مفهوم عام ایدئولوژی مربوط به عصر، دوران یا گروه تاریخی - اجتماعی خاصی است. وقتی ما سروکارمان با ویژگی‌ها و موقعیتهای یک ساختار عام از عقاید عصر یا گروه است، به عقیده لنین یعنی به جهان‌بینی طبقه نزدیک می‌شویم و در اینجا، ایدئولوژی به جامعه‌شناسی معرفت نزدیک می‌شود (Mannheim: 1929: 49-55).

مانهایم در کتاب خود، اندیشه‌های سیاسی و تحول در آنها را تابعی از تحولات اجتماعی، اقتصادی و تاریخی می‌داند. به این معنا که کلید فهم دگرگونی در اندیشه‌ها را باید در دگرگونیهای اجتماعی و سرنوشت طبقاتی که حامل آنها هستند یافت. به نظر وی شرایط زیست و تضاد

منافع طبقات و گروه‌های مسلط و زیرسلطه موجب پیدایش گرایشهای فکری متضادی می‌شود که وی از آنها به عنوان «ایدئولوژی و یوتوپیا» نام می‌برد. ایدئولوژی فرآورده طبقات حاکمه است و وضع موجود را توجیه می‌کند و ممکن است به صورت جهان‌بینی یک عصر درآید. در مقابل، یوتوپیا بیان‌کننده آماں و آرزوهای طبقات زیر سلطه و فاقد قدرت است. ایدئولوژی عامل ایجاد ثبات سیاسی است در حالی که یوتوپیا زمینه فکری شورش و جنبش را فراهم می‌کند. به هر حال همه اشکال فکری، بازتاب شرایط وجودی بخشهای مختلفی از جامعه در روند منازعه سیاسی و تاریخی آنها به شمار می‌روند. یوتوپیا ممکن است بازتاب خواستهای طبقات جدید تحت سلطه یا طبقات در حال زوال باشد (بشیریه ۱۳۷۶: ۱۳ - ۱۴).

مطابق نظر مانهایم، یوتوپیی در واقع ایدئولوژی انقلابی است که خواهان تغییر و دگرگونی است؛ اما ایدئولوژی وضعیت موجود را علاوه بر سیاستگذاری حفظ نیز می‌نماید. وی می‌نویسد:

هرگاه تصور، در واقعیت بیرونی موجود ارضا نشود به مکان و دوره‌هایی پناه می‌جوید که بر پایه آرزو بنا شده‌اند. اسطوره‌ها، افسانه‌های پریان، وعده‌های آن جهانی ادیان، خیالپردازیهای دوستانه و شعرهای پنداری همواره تجلیات تغییر شکل یافته‌ای بوده‌اند از آنچه زندگانی واقعی فاقد آن بود. ولی این تجلیات بیش از آنچه یوتوپیاها می‌باشند که به مقابله با وضع موجود برخیزند و آن را متلاشی سازند، تصویر واقعیت موجود را در زمان به رنگ مطلوب درمی‌آورند... ممکن است آرزوهای مکانی را یوتوپیاها و آرزوهای زمانی را هزاره‌های شکوهمند نامید... ما آن عقایدی را یوتوپیا می‌خوانیم که از حدود موقعیت محیطی فراتر می‌روند و به وجهی روی نظام تاریخی - اجتماعی موجود اثر تغییردهنده دارند (۱۳۵۵: ۲۱۱).

ایدئولوژی به عنوان «آرمان غیر عقلاتی معطوف به عمل» نیز به کار رفته است که چنین کاربردی شاید به علت ظهور ایدئولوژیهای فراگیر قدرتمندی باشد که در روسیه، آلمان و ایتالیا شکل گرفتند و این بحث مطرح شد که چنین ایدئولوژیهایی به چه دلیل در این جوامع پا گرفت و

دموکراسیهای غربی چگونه می‌توانند از تکوین آنها ممانعت به عمل آورند. یکی از نتایج اولیه تمرکز بر ایدئولوژیهای توتالیتر (تمامیت‌خواه)، نسبت دادن معنای مذموم به اصطلاح ایدئولوژی بود و برای حمله به «توتالیتریا نیسم»، ایدئولوژی را سیستم باور معطوف به عمل غیرعقلانی ترجمه کردند. به عبارت دیگر، ایدئولوژی به عنوان ایده‌آلهای تحریف شده و گزینش سیستم اجتماعی مطرح گردید که ارزیابی ساده‌ای از واقعیت ارائه می‌دهد.

خانم آرنت معتقد است، ایدئولوژیها پدیده‌های تازه‌ای هستند که در گذشته در زندگی سیاسی نقش چندانی به عهده نداشتند و پیش از هیتلر و استالین توانایی بالقوه آنها هنوز کشف نشده بود. از نظر وی در ایدئولوژیهای غربی سه ویژگی توتالیتر زیر وجود دارد:

نخست آنکه، نه تنها آنچه را در حال حاضر وجود دارد تبیین می‌کنند بلکه آنچه را که بر جهان گذشته و خواهد گذشت نیز تبیین می‌کنند. داعیه تبیین نام و وعده تبیین همه رویدادهای تاریخی را می‌دهند و مدعی تام گذشته و دانش تام نسبت به زمان حال و پیش‌بینی درست آینده هستند. دوم، تفکر ایدئولوژیک خود را از تجربه مستقل می‌داند، زیرا دیگر نیازی نمی‌بیند که از رخدادهای تازه چیزی بیاموزد. سوم، از آنجا که ایدئولوژی توان دگرگون کردن واقعیت را ندارد، تلاش می‌کند اندیشه را با روشهای برهانی از قید تجربه آزاد کند. تفکر ایدئولوژیک واقعیتها را در نظام منطقی و ذهنی سامان می‌دهد و برای این کار همه چیز را از یک قضیه مسلّم و بدیهی آغاز می‌کند و آنها را از همان قضیه استنتاج می‌نماید. احتجاج ایدئولوژیک نوعی قیاس منطقی است که وقتی قضیه اصلی‌اش را که همان نقطه عزیمتش می‌باشد، مستقر کند دیگر به هیچ تجربه‌ای اجازه دخالت در تفکر ایدئولوژیک نمی‌دهد (۱۳۶۳: ۳۲۸).

ریمون آرون نیز ایدئولوژیها را آموزه‌هایی می‌بیند که دارای سه خصیصه‌اند، یکی خصلت عاطفی آنهاست که برخلاف اندیشه‌های ناب بیشتر طالب متقاعد کردن هستند تا بیان کردن، دیگری توجیه علایق و منافع است و سوم ساخت به ظاهر منطقی، عقلی و منجمی است که در برخی از ایدئولوژیها مانند مارکسیسم این نظم بیشتر است. ایدئولوژی تنزل اندیشه به سطح

عمل است لذا مشوق و وسیله عمل سیاسی قرار می‌گیرد (بشار: ۷ - ۸).

در همین چهارچوب برخی از نویسندگان از اندیشه «پایان عصر ایدئولوژی» نیز حمایت کرده‌اند. از جمله دانیل بل معتقد است، جوشش ایدئولوژی در جهان غرب پس از جنگ جهانی دوم به تدریج می‌رود که خاموش شود، زیرا قالبهای ساده ایدئولوژیکی توان تبیین پدیده‌های پیچیده عصر ما را ندارند. وی معتقد است شرایط بحث ایدئولوژیک را دیگر نمی‌توان در کشورهای پیشرفته‌ای مانند آمریکا و اروپای غربی یافت (1971: 36 - 47). مارتین لیست نیز مدعی است که دموکراسی در دنیای غرب، نماینده جامعه خوب در مرحله عمل است (1990: 47 - 67). این موضوع در مقاله فوکویاما جنبه تازه و جالبی می‌یابد چه وی معتقد است سرنوشت انسانها در ساختار دموکراسی لیبرال تحقق یافته است. نزد فوکویاما نقطه‌نهایی روند تاریخ که به قول هگل به سوی هدف خاصی می‌رود، دولت لیبرال دموکراتیک است و پایان تاریخ به معنای پیروزی یک ایدئولوژی واحد یعنی دموکراسی لیبرال می‌باشد که هیچ جانشینی ندارد؛ یعنی عصر مبارزات سیاسی بزرگ سپری گشته است (1992). همچنین کلاتون از اضمحلال ایدئولوژی در احزاب سیاسی غرب صحبت کرده و روند آن را حتی در احزاب کارگری نشان داده است (1975). البته باید گفت برخی از جامعه‌شناسان مانند لویی آلتوسر که ایدئولوژی را به اعمال انسان ربط داده بر جدایی ایدئولوژی و علم تأکید دارند، معتقدند ایدئولوژی ملاط پیونددهنده جوامع انسانی و جزئی از اندامواره تمامیت اجتماع است و جوامع بشری در زندگی تاریخی‌شان ایدئولوژی را به عنوان عنصری کاملاً حیاتی و اساسی در تنفس و زندگی تاریخی‌شان ترشح می‌کنند. از نظر وی لازمه یک ایدئولوژی مانند محافظه‌کاری این است که راههای به هم پیوندزدن ساختارهای اجتماعی مانند مدرسه، کلیسا، اتحادیه‌های کارگری و خانواده که آلتوسر آنها را «دستگاههای ایدئولوژیک دولتی» می‌خواند، بررسی کنیم؛ لذا صحبت از پایان ایدئولوژی بی‌معنی است (مکنزی: ۱۳۷۵: ۳۶ - ۳۸؛ Althusser: 1969: 232).

در کنار تعاریف فوق، ایدئولوژی به عنوان یک «نظام معنایی و یک مفهوم فرهنگی» نیز مطرح شده است. رابرت ووتو ایدئولوژی را زیر مجموعه‌ای از ساختارهای نظام‌مند که در واقع برای توصیف و انتقال معانی جمعی مشارکتی به کار می‌رود، در نظر گرفته است (1981: 121). جان تامپسون نیز در کتاب خود، ضمن طرح مفهوم ایدئولوژی به بررسی آن در جوامع مدرن

پرداخته و ارتباط آن را با فرهنگ نشان داده است (1990).

در اینجا ایدئولوژی یکی از عناصر اصلی و محوری و یا به تعبیری کانون واقعی فرهنگ قلمداد می‌شود. در ایدئولوژی، جامعه از خود تصویری پیدا می‌کند و وضعیت و موقعیت خود را تعریف می‌کند و در عین حال آرمانها و خواسته‌های خود را بیان می‌نماید. با توجه به اینکه ایدئولوژی در آن واحد هم از ارزشها و موقعیتها الهام می‌گیرد و سعی می‌کند تا میان آنها همبستگی ایجاد کند و هم از الگوهای فرهنگی، هنجارها و نهادها نشأت می‌گیرد؛ لذا در چهارچوب فرهنگ، دارای مقام خاصی است و توجه روزافزون جامعه‌شناسان به ایدئولوژی و مطالعه تجربی آن به همین دلیل است (Geertz 1964). مفهوم ایدئولوژی را به اجمال در این قالبها مورد بررسی قرار دادیم:

ایدئولوژی به عنوان دانش ایده‌ها؛ ایدئولوژی به عنوان آگاهی کاذب؛ ایدئولوژی به عنوان جهان بینی طبقه؛ ایدئولوژی به عنوان جامعه‌شناسی معرفت؛ ایدئولوژی به عنوان آرمان غیرعقلانی معطوف به عمل؛ ایدئولوژی به عنوان یک نظام معنایی و یک مفهوم فرهنگی. از آنجا که طبقه‌بندی نظریات پیرامون یک مفهوم به فهم دقیقتر کمک می‌کند، مروری مختصر بر مقاله مصطفی رجای که به این مهم همت گمارده و در قالب چهار رهیافت به بررسی نظریات پیرامون مفهوم ایدئولوژی پرداخته، نیز مفید است.

وی در نوشته خود (1990: 1 - 10) ضمن اینکه مفهوم ایدئولوژی را یکی از مغشوشترین مفاهیم علوم اجتماعی معرفی می‌کند، در قالب چهار رهیافت به طرح نظریات دانشمندان علم الاجتماع پیرامون این اصطلاح می‌پردازد.

در رهیافت معرفت‌شناختی نظریات کاندیلاک و دوستوت دوتراسی بررسی شده و نهایتاً چنین نتیجه گرفته شده است که ایدئولوژی در این رهیافت، مبتنی بر نظریه‌ای مهیج از دانش است که ارتباط مستقیمی با درک و فهم از آن در قرن بیستم ندارد.

وی در رهیافت جامعه‌شناختی به طرح دیدگاههای مارکس، انگلس، مانهایم، موسکا، پاره‌تو، سورل، پارسنز و بل می‌پردازد و جمع‌بندی نظریات آنان را چنین می‌آورد.

رهیافت جامعه‌شناختی، مفهوم ایدئولوژی را به عنوان نظامی از ایده‌های تعین یافته اجتماعی تلقی می‌کند که چنین ایده‌هایی ضرورتاً

صحیح هم نیستند. لکن این نظام توانایی و پتانسیل فراوانی برای همبستگی اجتماعی، همچنین برای کنترل اجتماعی، بسیج، تحریف و دستکاری در اذهان توده‌ها را داراست. مضافاً بر اینکه ایدئولوژیها ممکن است در خدمت توجیه مجموعه‌ای از هدفها و ارزشها قرار گیرند، مشروعیت بخش اقتدار سیاسی باشند یا به رد و عدم پذیرش آن مجموعه از اهداف و ارزشها و تقبیح اقتدار سیاسی بپردازند. برخی از نویسندگان مزبور اشاره‌ی ضمنی به ایدئولوژی به عنوان یک مفهوم موهن کرده‌اند و دیگران آن را در یک روش بیطرفانه مورد بررسی قرار داده‌اند (6:1990).

نظریات فروید در رهیافت روان‌شناختی بررسی شده است. مطابق نظر رجای در این رهیافت تمرکز بر روی ایدئولوژی، ابتدائاً مرتبط با فرد و بعد پیامدهایش بر رفتار اجتماعی اوست. همچنین ایدئولوژی، منبع تثبیت ساخت روانی فرد قلمداد می‌شود که او را به مجموعه‌ای از عکس‌العملهای روانی مناسب تجهیز می‌کند و نیز فرد را در مواجهه با تقاضاهای ناسازگار در زندگی اجتماعی سازگار می‌سازد و وی را از اضطراب، تشویش و خستگی آسوده می‌سازد.

در رهیافت فرهنگی - روانی ضمن مروری بر نظریات دیون و گیرتز، ایدئولوژی ساخت فرهنگی - روانی کم و بیش منسجمی قلمداد می‌شود که عناصر محیطی و روانی را یکپارچه و متحد می‌سازد. در این دیدگاه، ایدئولوژی از یکسو مستلزم چشم‌انداز و دورنمایی روانی و از سوی دیگر نیازمند زمینه‌های فرهنگی است که نخستین کارکرد آن، قادر ساختن فرد به ایجاد یک احساس از نظام فرهنگی سمبلیک می‌باشد (9-6:1990 Rejai).

رجای در جمع‌بندی نهایی خود می‌نویسد:

ما مفهوم ایدئولوژی را در قالب چهار رهیافت بررسی کرده به توضیح اجمالی هر یک از آنها پرداختیم. هر یک از رهیافتهای مزبور نورافکنی بر برخی زوایای تاریک و ابعاد متنوع این مفهوم افکندند و مجموعاً میراث فکری گوناگون و ویژگیهای شگفت‌آور این اصطلاح را آشکار ساختند. ما با بررسی استقرایی چنین استنتاج می‌کنیم که می‌توانیم یک

مفهوم ترکیبی از ایدئولوژی داشته باشیم و آن را به شکل زیر توصیف کنیم:

ایدئولوژی عبارت است از احساسات سرشار، اسطوره‌های اشباع شده، سیستم رفتاری مرتبط و منبعث از باورها و ارزشها درباره انسان، جامعه، مشروعیت و اقتدار که به صورت یک روال عادی و عاداتی همیشگی مستحکم شده است. اسطوره‌ها و ارزشهای ایدئولوژی از طریق سمبلهای ساده‌سازی شده اقتصادی و راه و روشهای کارا و مؤثر به یکدیگر مرتبط می‌شوند. باورهای ایدئولوژیک کم و بیش منطقی، یکپارچه، منسجم و سلسله مراتبی و زنجیروارند و پتانسیل قابل توجهی برای بسیج توده‌ای، کنترل، تحریف و دستکاری اذهان دارند (1990 : 9).

همچنان که ملاحظه کردیم، تعداد زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی، مفهوم موسمی از ایدئولوژی را به عنوان «نظامی از ایده‌ها، باورها و ارزشها» مطرح کرده‌اند که مضمین تفسیری جامع از تاریخ است، نظریه دقیقی از نظم اجتماعی را شکل می‌دهد و با تکرار تلقین‌کننده ایده‌ها از طریق نظام ارزشی، باور و وفاداری توده‌ها را جلب می‌نماید (1996 Foran : 203-227).

در این مقاله نیز همین مفهوم از ایدئولوژی به کار گرفته می‌شود یعنی آن را کم و بیش به عنوان مجموعه‌ای سازگار از ارزشهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و نیز باورهایی که می‌تواند محرک انسان برای عمل باشد، تلقی می‌کنیم که ایده‌ها را مرتبط با روابط اجتماعی می‌کند تا برای ابقا یا تغییر وضع موجود به کار رود. به عبارتی، از این منظر ایدئولوژی شامل عناصر متعدد زیر است:

- مجموعه‌ای از ارزشهای اجتماعی، فردی و معنوی؛
 - انتقاد نظام یافته نسبت به ترتیبات اجتماعی موجود؛
 - طرح کلی جامعه مطلوب که در آن ارزشهای مذکور بارور می‌گردند؛
 - برنامه‌های عملی برای حرکت از وضع موجود به سوی وضع آرمانی و مطلوب.
- این تعریف از ایدئولوژی آن را مجرد و انتزاعی نمی‌داند بلکه منشأ تکوین آن را در اوضاع و

احوال و شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و در زمانی معین جستجو می‌کند و ارتباط آن را با روان آدمی می‌یابد. به عبارت دیگر، ایدئولوژی یا امور فرهنگی، اجتماعی - سیاسی و روانی جوامع مرتبط است و از آنجا که جریان هر ایدئولوژی در بسترهای فرهنگی، نظام ارزشی، معتقدات و امور سیاسی و اقتصادی در جامعه هم مؤثر است و هم از آنها تأثیر می‌پذیرد؛ لذا طبیعی است که یک ایدئولوژی سیاسی خاص ممکن است در دو بستر فرهنگی یا در دو جامعه به صور و اشکال و محتواهای متفاوت درآید و در زمانهای مختلف، منشأ ارزشها، آثار و نتایج گوناگون شود یا احتمال دارد در یک بستر فرهنگی نتواند نفوذ کند و اثری بر جای نهد. بنابراین فعال بودن ایدئولوژی منوط به پذیرش دروندادی و بروندادی فرهنگهاست و مستکی بر پاسخگویی مثبت به احتیاجات زمان است.

۲- کارکردهای ایدئولوژی

ایدئولوژی از دید جامعه‌شناسان حاوی سه ویژگی و کارکرد اصلی است: اول اینکه هر ایدئولوژی حاوی صورتی منظم، هماهنگ و سازمان‌یافته است و این نظم باعث می‌شود تا برخی از وجوه واقعیت برجسته شوند و برخی دیگر در حاشیه قرار گیرند. این همان خصلت یکدست‌کردن عناصر ناهماهنگ است. به عبارت دیگر، اولین ویژگی و کارکرد ایدئولوژی این است که واقعیت پیچیده را ساده‌سازی می‌کند. دوم، ایدئولوژی غالباً به ارزشهایی برمی‌گردد که از آن نشأت گرفته است و تلاش می‌کند تا آن را در طراحی ذهنی سازمان دهد؛ یعنی ایدئولوژی نوعی توجیه عقلانی جهان‌بینی و نظام ارزشی را عرضه می‌کند و بالاخره سوم، ایدئولوژی کارکرد دیگری هم دارد و آن این است که انسان را به عمل ترغیب می‌نماید و یا حداقل با ارائه هدفها و وسایل به افراد امکان می‌دهد که به عمل سیاسی دست بزنند (بشلتز: ۸ - ۱۰).

البته هر ایدئولوژی در جهت توجیه و تفسیر بنیادها، کارکردها و مقبولیت خود احتیاج به ایدئولوژیهای کارآزموده دارد. شیوایی بیان، رسایی قلم و سلامت شخصیت‌های ممتاز در تحکیم مبانی یک ایدئولوژی اثر قاطع دارند. هرچه یک ایدئولوژی با نیازهای مادی و معنوی اساسی جوامع انطباق بیشتری نشان دهد و بتواند بر گروه‌های پایدار و ناپایدار اجتماعی ولی پویا اثر بگذارد از قوام، دوام، کارایی و تحرک بیشتری برخوردار خواهد بود. عواملی که اشاره شد،

بی‌شک در پذیرش یا عدم پذیرش یا تألیف ایدئولوژی با عناصر فرهنگی و معنوی دست‌اندرکار هستند (آراسته خو ۱۳۷۰: ۱۷۵ - ۱۸۰).

پلاماتر نیز معتقد است در عصر ما دست کم برای چهار مقصود از ایدئولوژی بهره‌برداری شده است، فی الواقع ایدئولوژی از نظر وی دارای چهار کارکرد زیر است:

- تشکیل و حفظ انسجام گروه‌های منضبطی که بتوانند به منظور کسب قدرت، به سرعت از شرایط متغیر سود ببرند.

- ترغیب مردم به فداکاریهای بزرگ در راه آرمانهایی که نزد رهبرانشان به مراتب مهمتر و پرمعناتر است تا نزد خود آنان.

- بسط دادن قدرت حکومت یا سایر گروه‌های متشکل در خارج از مرزهای کشور یا کشورهایی که قدرت در آنجا در دست چنین گروه‌هایی است.

- و بالاخره تسلط یافتن یا حفظ سلطه بر احزاب یا دیگر سازمانها (۱۷۹).

ژان بشلر هم در کتاب خود برای ایدئولوژی پنج کارکرد را مشخص ساخته است که عبارتند از: صفا‌آرایی یا جبهه‌گیری، توجیه، پرده‌پوشی، موضع‌گیری و بالاخره دریافت یا ادراک. مطابق نظر وی، اولین کارکرد ایدئولوژی، شناساندن دوستان به یکدیگر و معرفی دشمن به آنهاست. هر جبهه‌ای نیازمند نشانه‌ها، نمادها، شعارها و گفتارهاست تا هواداران را به دور خود جمع کند و مخالفین را طرد نماید. این علایم می‌تواند میل درآمیختن با جمع یا میل غریزی انسان به مستحیل شدن در گروه و پرخاشگری را در افراد به راحتی برانگیزد. جدال سیاسی سازمان‌یافته به ایدئولوژی نیاز دارد تا دوستان را به دور هم جمع کند و صف دشمنان را جدا کرده آنها را طرد نماید. جدال سیاسی همیشه حالت دو قطبی پیدا می‌کند و در نتیجه دو جبهه یا دو جبهه ائتلافی ایجاد می‌شود. گاه ایدئولوژیها مواضع فکری ناهمگن را زیر یک چتر جمع می‌کنند به طوری که در هر جبهه ایدئولوژیکی جریانهای فکری متفاوت و علایق گوناگون در کنار هم قرار می‌گیرند. زمانی عدم هماهنگی ایدئولوژیکی آشکار می‌شود که جبهه ائتلافی پیروز شود و حریف را نابود کند. در این صورت اختلافات داخلی به تدریج علنی می‌شود و درگیری تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که یکی از گروهها، سایرین را از میدان به در کند و بر آنها مسلط شود. در تمام انقلابها شاهد چنین وضعیتی بوده‌ایم. از این جهت ائتلاف مواضع فکری نامتجانس در مبارزه سیاسی،

اجتناب‌ناپذیر ولی موقتی است، اجتناب‌ناپذیر است چون در مبارزهٔ سیاسی، جبههٔ دوست و دشمن از هم تفکیک می‌شود و موقتی است چون این نوع ائتلافها بر اساس شعارهایی شکل می‌گیرد که دو پهلو، مبهم و کلی است. برای مبارزهٔ مشترک و نابودی مخالفین، یک پرچم، یک سرود و چند کلمه به صورت شعار کافی است ولی سایر کارکردهای ایدئولوژی از این پیچیده‌ترند و به توجه بیشتری نیاز دارند (بشلر: ۶۱ - ۶۷).

در توجیه، بازیگر سیاسی تلاش می‌کند برای عمل سیاسی خود دلیل منطقی بیاورد و در این روند می‌خواهد هواداران و مخالفین را توجیه کند. اگرچه سیاستمدار برای رفع تردید نیاز به توجیه خود در برابر دیگری دارد؛ مخاطبین اصلی هر نوع توجیهی، بیشتر هواداران و افراد بیطرف هستند. تودهٔ مردم نیاز به توجیه دارند تا با دل بستگی شدید به ایدئولوژی، حاضر به فداکاری و ایثار شوند.

دیگر کارکرد شناخته شدهٔ ایدئولوژی، پرده پوشی است که علایق را در کلمات زیبا بیان می‌کند و بدین ترتیب، سیاست با یاری ایدئولوژی می‌تواند وظایف خود را تمام و کمال انجام دهد (بشلر: ۶۷ - ۸۱).

ایدئولوژی، همچنین با تعارض و هم‌سویی همراه است، زمانی تعارض سیاسی پدیدار می‌شود که حق انتخاب وجود داشته باشد و موضع‌گیری به عنوان چهارمین کارکرد ایدئولوژی یعنی انتخاب یک موضوع بین چند شق ممکن دیگر. وقتی جامعه یا گروه یا فردی در برابر انتخاب قرار گرفت، به ایدئولوژی نیاز پیدا می‌کند تا چنین نظام فکری و اعتقادی به او بگوید، کدام شق را انتخاب کند. رشد اقتصادی، استقلال، عظمت ملی، نیکبختی جمعی، عدالت اجتماعی و غیره همه از ارزشهایی هستند که جامعه می‌تواند برای تحقق آنها قیام کند و برای تمرکز و بسیج نیروها، لازم است ارزشی از میان ارزشها انتخاب شود و مورد تأکید قرار گیرد.

آخرین کارکرد ایدئولوژی یعنی دریافت در واقع سه وجه دارد و عمل سیاسی را ساده می‌کند، تمامی جامعه را در خود جای می‌دهد و رو به آینده دارد. از آنجا که عقل و خرد همیشه دچار شک و تردید است، این تنها ایدئولوژی است که به انسان امکان می‌دهد تا واقعیتها را به صورتی ساده شده، ثابت و منجمد دریافت کند. در ایدئولوژیهای انقلابی، تاریخ به صورت توالی حوادثی در نظر گرفته می‌شود که شکافهایی به نام انقلابها آنها را از هم جدا می‌کند و هر شکاف،

نشان‌دهندهٔ دگرگونی عمیق و ریشه‌ای نظام اجتماعی است و این مستلزم داشتن تصویری از جامعه به مثابه کل ارگانیک است. با چنین دیدی از تاریخ، هر شکاف گامی است به جلو، زیرا در غیر این صورت دلیلی برای انقلاب کردن و کشته شدن وجود ندارد. از آنجا که بدون ضابطه نمی‌توان از پیشرفت سخن گفت، باید هدف تاریخ و همین‌طور آغاز و جهت حرکت آن معلوم باشد. پس هر طرح ایدئولوژیک و انقلابی آشکار و نهان بر فلسفه‌ای از تاریخ استوار است. در هر انقلابی برای نابودی جبههٔ باطل باید مردم آن را محکوم کنند زیرا از یکسو از نظر روانی انسان دست به حرکت انقلابی نمی‌زند مگر عنصر باطل، محکوم شناخته شود و از سوی دیگر باطل در تحول تاریخی مرحله‌ای گذرا و رفتنی تلقی گردد. دریافت انقلابی از جامعه الزاماً حاوی چنین عناصری است که به راحتی قابل پرورش هستند. از این رو ایدئولوژی برای ساده کردن و تصریح و فهم واقعیت‌های مبهم و پیچیده از بین داده‌ها، آنچه را که می‌خواهد برمی‌گزیند تا عمل سیاسی را تسهیل کند. مضافاً بر اینکه، ایدئولوژی با دستورالعمل‌های خود، نتایج عمل سیاسی را پیش‌بینی می‌کند و مراحل و مقاصدی که باید طی شود را از پیش تعیین می‌سازد (بشر: ۸۱ - ۹۶).

از نظر بشیریه ایدئولوژی با کارکردهایش یکی از ابعاد اصلی روند بسیج انقلابی است، چه بسیج سیاسی نیازمند سمنبها و شعارهایی است که به وسیلهٔ ایدئولوژی بسیج تأمین می‌گردند. چنین ایدئولوژی که اهداف متازعه را تعیین می‌کند، اساساً در پی دستیابی به نتایج عملی است و برعکس نظریهٔ فلسفی که در پی انگیزش فرد به تعقل است، می‌کوشد تا احساس او را برانگیزد. ایدئولوژی سیاسی این کار را از طریق ساده‌سازی پیچیدگی‌های واقعیت و عرضهٔ راه حل‌های ساده و ارائهٔ داوریه‌های ارزشی و تأکید بر بخشی از واقعیت به بهای فراموش کردن بخش‌های دیگر انجام می‌دهد. بویژه آنکه می‌خواهد از طریق تطبیق جهان با مجردات نظری، آن را دگرگون نماید.

بدین ترتیب به اعتقاد وی ایدئولوژی بسیج‌دارای کارویژه‌های اساسی زیر است:

- ارائهٔ تعبیری ساده و عامه فهم از دشواری‌های موجود و تأکید بر وجوه مشترک اعتراض‌های گروه‌های مختلف اجتماعی.

- نكوهش وضع موجود و یافتن ریشه‌های نابسامانی و ناروایی متصور که اگر بتواند گناه همهٔ نارواییها را به گردن مقام یا نهاد واحدی بیندازد و همهٔ شکوه‌ها و اعتراضها را بدان سو

متوجه سازد، در امر بسیج کارا تر است.

- عرضه راه حل‌های عملی هم برای ویران کردن نهادهای موجود و هم برای ایجاد نهادهای نوین.

- ترسیم وضع مطلوب و تعیین اهداف غایی جنبش و معرفی وسایل دستیابی بدانها، با ذکر این نکته که تصویر وضع مطلوب آینده معمولاً در هاله‌ای از ابهام است تا نیروی تخیل پیروان ایدئولوژی انقلابی را بیشتر برانگیزد و به نیروی بسیج بیفزاید.

- عرضه تبیین تازه‌ای از تاریخ به سود جنبش و ستایش از گذشته آن، در نتیجه وضع موجود وضعی منسوخ اعلام می‌گردد که پاسداران آن باید به «زیاله‌دان تاریخ» افکنده شوند.

- انجام بسیج همگانی البته چنانچه با انجام موفق کارکردهای فوق به عنوان ایدئولوژی کل جامعه پذیرفته شود (بشیریه ۱۳۷۲: ۸۱ - ۸۳).

با استفاده از مطالب فوق، کارکردهای ایدئولوژی را به شرح زیر می‌آوریم و تأکید می‌کنیم که شرط تفوق ایدئولوژی در بسیج منجر به انقلاب، انجام موفق این کارکردهاست:

- ۱- آگاهی سیاسی برای صف‌آزایی؛
- ۲- نقد ترتیبات اجتماعی برای زیر سؤال بردن وضع موجود و ایجاد تنفر نسبت به آن؛
- ۳- معرفی مجموعه‌ای جدید از ارزشهای فردی، اجتماعی و معنوی؛
- ۴- طرح کلی جامعه مطلوب؛
- ۵- معرفی برنامه‌های عملی برای رسیدن به اهداف، در جهت ویران کردن وضع موجود و ایجاد نهادهای نوین؛
- ۶- ایجاد روحیه فداکاری، ایثار، صبر و شکیبایی انقلابی که لازمه عمل انقلابی و اقدام سیاسی در بسیج است؛

۷- ساده سازی جهت پرده‌پوشی و تسهیل روند بسیج؛

۸- ایجاد اعتماد به نفس و تمهید به اقدام عملی؛

۹- ادعاهای مبتنی بر صداقت، حقانیت و عقلانیت برای توجیه پیروان؛

۱۰- بسیج همگانی با اجرا کردن موفق کارکردهای فوق.

منابع فارسی

- ۱- آراسته خو، محمد. (۱۳۷۰). نقد و گسترش به فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی. تهران: گستر.
- ۲- آرت، آنا. (۱۳۶۳). توتالیتاریسم. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: جاویدان.
- ۳- آشوری، داریوش. (۱۳۶۶). دانشنامه سیاسی. تهران: مروارید.
- ۴- بریجانیان، ماری. (۱۳۷۱). فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ج ۲.
- ۵- بشیریه، حسین. (۱۳۷۲). انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- بشیریه، حسین. (۱۳۷۶). تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم. تهران: نی.
- ۷- بشر، زان. (۱۳۷۰). ایدئولوژی چیست؟. ترجمه علی اسدی. تهران: انتشار.
- ۸- پلاماتز، جان. (۱۳۷۳). ایدئولوژی. ترجمه عزت‌اله فولادوند. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- سمتی، محمد هادی. «وضعیت کنونی حوزه مطالعات انقلاب». پژوهشنامه متین. تهران: عروج.
- ۱۰- علی بابایی، غلامرضا و بهمن آقایی. (۱۳۶۵). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: ویس. ج ۵.
- ۱۱- مانهایم، کارل. (۱۳۵۵). ایدئولوژی و یوتوپیا. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- مکنزی، یان و دیگران. (۱۳۷۵). مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی. ترجمه م. قائد. تهران: مرکز.

منابع لاتین

- 1- Althusser, Louis. (1969). **Marxism and Humanism**. London: Allen Lane.
- 2- Bell, Daniel. (1971). "The Passing of Fanaticism" in **Decline of Ideology**. M. Rejai. (ed.). New York: Aldine. Atherton. Inc.
- 3- B. Guralink, David. (1980). **Webster's New World Dictionary**. New York: Prentice-Hall Press.
- 4- B. Thompson, John. (1990). **Ideology and Modern Culture**, California: Stanford

University Press.

5- Burns, G. (1996). "Ideology, Culture and Ambiguity: The Revolutionary Process in Iran". **Theory and Society**.

6- Clayton, John Thomas. (1975). **The Decline of Ideology in Western Political Parties: A Study of Changing Policy Orientations**. London: Sage Publications. LTD.

7- D. Aiken, Henry. (1956). **The Age of Ideology: The Nineteenth Century Philosophers**. New York: New American Library.

8- Drucker, H. M. (1947). **The Political Uses of Ideology**. U.K: The Macmillan Press.

9- Foran, John. (1996). "Discourses and Social Forces: The Role of Culture and Cultural Studies in Understanding Revolutions". in **Theorizing Revolutions**. John Foran (ed.). London: Routledge.

10- Fukuyama, Francis. (1992). **The End of History and the Last Man**. London: Hamish Hamilton.

11- Geertz, Clifford. (1964). "Ideology as Culture System". D. Apter (ed.). **Ideology and Discontent**. New York: Collier-Macmillan. Reprinted in R. Boccock and K. Thompson (eds.). **Religion and Ideology**. Manchester: Manchester University Press. 1985.

12- Gramsci, Antonio. (1971). **Selections from the Prison Note Books**. ed. and Trans. Q. Hoare and G. Nowell Smith. London: Lawrence & Wishart.

13- Larrain, George. (1979). **The Concept of Ideology**. Georgia: The University of Georgia Press.

14- Lenin, V. I. "What is to be Done?", Quoted in Drucker". **The Political Uses of Ideology**.

15- Lipset, Martin Seymour. "The End of Ideology". in **Decline of Ideology**. M. Rejai

(ed.).

16- Mannheim, Karl. (1936). **Ideology and Utopia: An Introduction to the Sociology of Knowledge**. (1929). ed. and Trans. L. Wirth and F. Shils. New York: Harcourt Brace Javanovich.

17- Marx, Karl and Friedrich Engels. (1963). **The German Ideology [1845-6]**. New York: International Publishers.

18- P. Baradat, Leon. (1988). **Political Ideologies, Their Origins and Impact**. London: Prentice-Hall International, Inc.

19- Rejai, Mostafa. (1990). "Ideology in Lyman Tower Sargent". **Contemporary Political Ideologies: A Reader**. California: Pacific Grove.

20- Robertson, David. (1985). **The Penguin Dictionary of Politics**. Great Britain: Penguin Books.

21- Skocpol, Theda. (1952). "Rentier State and Shia' Islam in the Iranian Revolution". **Theory and Society**, vol. 11.

22- Skocpol, Theda. (1979). **States and Social Revolutions**. Cambridge: Cambridge University Press.

23- Wuthnow, Robert. (1981). "Comparative Ideology". **International Journal of Comparative Studies**.